



سعید احمدی پویا
مشاور ارشد توسعه کسب و کار
فیتک و اینشورتک

پرچم قرمز یا پرچم سفید؟

رگولاتوری یا تنظیم‌گری در یک صنعت، نقش اساسی در شکل‌دهی و بلوغ یک صنعت دارد و در عین حال ضامن دوام و تداوم کسب و کار در یک صنعت محسوب می‌شود. بیمه مرکزی از زمان شکل‌گیری تاکنون با لحاظ این دغدغه سعی کرده است تمام تلاش خود را در جهت حفظ و حراست حقوق شهروندان و ذی‌نفعان زیست‌بوم بیمه کشور به کار گیرد، رقابت را ترویج و ریسک‌ها و پیامدهای مخاطره‌آمیز برای اعضای زیست‌بوم بیمه را مدیریت و کنترل کند.

همواره برای سازمان‌های تنظیم‌گر، دو رویکرد، نگاه حداقلی و نگاه حداکثری به حوزه کنترل و تنظیم‌گری زیست‌بوم وجود دارد؛ یک سوی جریان تنظیم‌گری، به فضای بدون محدودیت و کنترل می‌انداخت و در سوی مقابل، به فضای به شدت کنترل‌شده و سرشار از محدودیت معتقد است. این نگاه سرشار از کنترل و محدودیت، ناشی از دغدغه‌های سازمان تنظیم‌گر برای مصون ماندن شهروندان و اعضای یک زیست‌بوم از ریسک‌ها و مخاطرات احتمالی است.

برای نگاه حداکثری به حوزه کنترل، تنظیم‌گری و قانون‌گذاری می‌توان به واقعه مشهور «قانون پرچم قرمز» اشاره کرد که داستانی تاریخی در حوزه تنظیم‌گری است. در حالی که جریان نوآوری در انگلستان در اواخر دهه ۱۸۰۰ میلادی با سرعت به پیش می‌رفت و صنعت خودروسازی در حال تحول و شکوفایی بود، پارلمان انگلستان در سال ۱۸۶۵ قانونی مصوب کرد که به «قانون پرچم قرمز» معروف شد و وسایل نقلیه خودران را ملزم کرد که سرعت‌شان نباید بیشتر از ۱۰ مایل بر ساعت در جاده‌های اصلی یا ۲ مایل بر ساعت هنگام حرکت در شهرها باشد؛ حداقل سه خدمه داشته باشند و یک نفر هم حداقل ۶۰ یارد جلوتر از وسیله نقلیه پیاده حرکت کند و با یک پرچم قرمز به عابران پیاده و سایر وسایل نقلیه شامل درشکه‌های اسبی، هشدار دهد که خودرو در حال آمدن است! بیش از سی سال طول کشید تا این قانون در سال ۱۸۹۶ لغو شود و البته تبصره‌های این قانون تا سال‌های بعد از این تاریخ، هم باقی ماند و سد راه نوآوران بریتانیایی شد.

امروز «قانون پرچم قرمز» برای ما به مزاح شبیه است؛ اما یادمان نرود قانون‌گذار بریتانیایی با توجه به مخاطرات

پیش‌آمده در مورد درشکه‌های اسبی و ... این قانون را مصوب کرد و همین دل‌نگرانی و نگاه محافظه‌کارانه‌اش، سبب کندی فرایند نوآوری و از بین رفتن ایده‌های بسیاری در زمان خود شد و شاید سال‌ها بعد، آیندگان هم مثال‌های متعددی از قوانین امروز ما برای‌شان شکل «قانون پرچم قرمز» باشد؛ بنابراین در قدم اول، لازم است قانون‌گذار برای فهم و درک فناوری‌های نوظهور و جریان تحول دیجیتال، از دانش، تجربه و نگاه محافظه‌کارانه خود در صنعت فاصله بگیرد و اجازه دهد در یک فضای کنترل‌شده، ریشه‌های ایده‌های جدید جوانه بزند؛ این نگرش سبب می‌شود زیست‌بوم نوآوری در یک صنعت شکل بگیرد و طی مسیر رشد خود به بلوغ لازم برسد. اگر تجربه سازمان‌های تنظیم‌گری که در مواجهه با نوآوری موفق بودند، بررسی شود، یک سری درس‌آموخته‌ها و نتایج حاصل می‌شود که می‌تواند مورد بهره‌برداری سازمان‌های تنظیم‌گر دیگر قرار بگیرد. نخستین درس‌آموخته، پذیرش تغییر فرایند قانون‌گذاری برای جریان نوآوری و فناوری‌های نوظهور، از امری حداکثری به امری حداقلی و تغییر سبک قوانین و سیاست‌ها از مدل قوانین متمرکز بر فرم و شکل یک جریان نوآور، به مدل متمرکز بر نتایج، عملکرد و شناخت و پوشش ریسک‌ها مترتب است. به جای آنکه قانون‌گذار و تنظیم‌گر به فرم و شکل یک نوآوری و وضعیت‌های قابل وقوع در آینده و تمامی پیچ و خم‌های یک جریان نوآور بیندیشد، فقط به نتایج نهایی، زیرساخت شناخت ریسک و طراحی پوشش ریسک و مسئولیت‌پذیری عوامل درگیر در ریسک‌ها به میزان سهم خودشان، بیندیشد و خود را در یک فضای سرشار از تغییر و عدم ثبات درگیر نسازد. این شناخت مدیر ریسک در هر جریان نوآور، سبب می‌شود نوآوران مختلف با پذیرش ریسک‌های مختلف، به جای دور زدن سازمان تنظیم‌گر یا متوقف کردن جریان نوآوری، به طراحی راهکارهای پوشش ریسک روی بیاورند و جلوه متفاوتی را از نوآوری و پذیرش مسئولیت ریسک، به زیست‌بوم عرضه کنند. دومین درس‌آموخته، نگاه انطباقی به قوانین است. فرایند قانون‌گذاری با دوره عمر طولانی باید جای خود را به فرایند قابل به‌روزرسانی و پاسخگو بودن تغییر دهد و سازمان تنظیم‌گر باید به پذیرش امر تغییر در فرایندها و

قوانین خود واقف شود و با ایجاد زیرساخت پاسخگویی و به‌روز کردن قوانین و مقررات، این پذیرش را به زیست‌بوم نمایان کند.

سومین درس‌آموخته این است که تنظیم‌گر نیاز است با تقویت زیرساخت تحقیق و توسعه و رصد بازار خود، همراه با حرکت سریع جریان نوآوری شود و از ذی‌نفعان زیست‌بوم بازخورد بگیرد و با بررسی بازخوردهای حاصله، موانع قانونی را رفع کند و با برافراشتن پرچم‌های سفید به جای پرچم‌های قرمز، راه دستیابی به مدل‌های کسب و کار جدید و نوآور را همراه کند. رویکردهای انطباقی مذکور، در تدوین قوانین و مقررات، به آزمون و خطا اعتقاد دارند و بر روی طراحی گروهی قوانین و مقررات و استانداردها تأکید دارند؛ فرایندهای اخذ بازخورد طراحی می‌کنند و با بهره‌گیری از سازمان‌های صنفی، کارگروه‌های تخصصی، سندباکس‌های قانون‌گذاری و فرایند سیاست‌گذاری جمع‌سپاری، یک زیست‌بوم خودتنظیم‌گر خلق می‌کنند و این نقطه عطف یک زیست‌بوم در مسیر رشد و تحول به شمار می‌آید.

چهارمین درس‌آموخته، حرکت از سبک قانون‌گذاری بر اساس تجربه و شهود به رویکردی داده‌محور و منشعب از نتایج حاصله است. نگاه داده‌محور تجلی تمام‌عیار مفاهیم قدیمی راهبری زیست‌بوم بر اساس شواهد (evidence) به جای شهود (intuition) هستند. کارل اندرسن در کتاب خود «ایجاد سازمان داده‌محور»، تعریف جالبی ارائه می‌دهد: «داده‌محور بودن یعنی ایجاد ابزارها، توانمندی‌ها و مهم‌تر از همه فرهنگی است که بر اساس داده اقدام می‌کند». با این تعریف کوتاه و ساده می‌توان فهمید که چه مسیری برای داده‌محور شدن باید طی شود.

پنجمین درس‌آموخته، تغییر افق نگاه تنظیم‌گر از زاویه محدود به چند کسب و کار برجسته صنعت به نگاه ملی و مشارکت و تطابق با نظام بین‌المللی است که سبب گستردگی و توسعه کسب و کار تمامی ذی‌نفعان زیست‌بوم می‌شود.

و در آخر با یادآوری مجدد «قانون پرچم قرمز»، پیشنهاد می‌شود این بار سازمان تنظیم‌گر صنعت بیمه، پیش‌قدم بالا بردن پرچم‌های سفید به جریان نوآوری در صنعت بیمه شود و با لحاظ پنج درس‌آموخته مذکور، زمینه‌ساز رشد و تحول در صنعت بیمه کشور شود.